

سعید برآبادی: بر اساس تقویم تاریخی، ۹ دی ماه روز اعدام صدام حسین است. در خاورمیانه او را به عنوان یکی از دیکتاتورهای مخوف جهان می‌شناختند و شاید بتوان روز اعدام او را، روز سرنوشتِ مقدر دیکتاتورها دانست. به مناسبت همین اتفاق در چنین روزی به سراغ عبدالله کوثری رفته‌ایم که بسیاری از دیکتاتورهای آمریکای جنوبی را به مدد ترجمه‌های او از ادبیات این خطه شناخته‌ایم و از او پرسیده‌ایم که آیا سرنوشت همگی دیکتاتورها، سرنوشتی است که دست آخر نصیب صدام حسین شد؟

ﻻ از صدام حسین به عنوان یکی از دیکتاتورهای منطقه یاد می‌کردند. به اعتقاد شما، آیا می‌توان سرنوشت او را نمونه‌ای تاریخی از سرنوشت دیکتاتورهای خاورمیانه دانست؟

خبر- دیکتاتورهای بسیاری هم بوده‌اند که در پهنه گیتی خوش و خرم زندگی کرده‌اند و حتی بعد از خود، دیکتاتوری را به میراث گذاشته‌اند. نمونه هم بسیار هست، از یون در آرزاتین گرفته تا چاوز و حتی مانو. مگر سرنوشت اینها شبیه صدام حسین بود؟
ﻻ **با این همه، عموم مردم از دیکتاتورها یک چهره منفی در ذهن دارند و لاف‌ل آنها هستند که خواهان چنین سرنوشتی برای دیکتاتورهای می‌شوند.** فکر می‌کنم باید این تفکر شعاری درمورد دیکتاتورها را کناری بگذاریم. این‌طور نگاه‌کردن به مفهوم دیکتاتور، به درد شعار می‌خورد تا واقعیت. همه دیکتاتورهای جهان منفور نبوده‌اند. حتی در رمان «سور بز» یوسا هم وقتی به ارفائل تروخیو، دیکتاتور نظامی جمهوری دومینیکن اشاره می‌شود از او چهره منفوری نمی‌بینیم. این مرد کسی بود که با اتحاد چند روستا و تبدیل آن به یک کشور مستقل، جمهوری دومینیکن را ایجاد کرد. درست است که فعالیت‌های او تحت حمایت آمریکا بود اما نباید فراموش کنید که عامه مردم از کارها و خدماتش رضای دارند. درست مثل رضاخان. رضاحان هم کارهای مثبتی دارد اگرچه گروهی از روشنفکران آن دوره با قدرت مطلق او مخالف بودند مسئله این است که ما باید به تعریف درستی از دیکتاتور و دیکتاتوری برسیم و آن زمان است که می‌توانیم به‌طور دقیق‌تری درباره سرنوشت دیکتاتورها حرف بزنیم.

زمانی که زن پیشگوی نابینای بلغارستانی، جنگ بزرگ میان مسلمانان را در سال ۲۰۱۶ پیش‌بینی کرد، روزنامه‌نگاران بشکن نزدند و پایکوبی نکردند، بلکه مانند دیگر مردمان جهان به خود لرزیدند! پنداشته می‌شود «جنگ» خوراگِ روزنامه‌نگاران و خبرنگاران است و آنان به پیش‌وازش می‌روند، ولی اینگونه نیست؛ سرشت «روزنامه‌نگاری» تهیکن است و روزنامه‌نگاران در جنگ‌ها، هم‌جو-کودکان بی‌گناه، به تب‌بگاه می‌روند. جنگ را «جنگ‌افروزان» با گل زری بر سینه می‌افروزند، اما کلوله جنگ، سینه روزنامه‌نگاران را سرخ می‌کند. در بازه زمانی ۲۵ سال گذشته، نزدیک به دوهزار و ۳۰۰ روزنامه‌نگار، تنها به گناه روزنامه‌نگاربودن در جنگ‌ها و درگیری‌ها کشته شده‌اند. در کشوری که باید پذیرفته باشد مطبوعات آزاد، بخشی از بستر مردم‌سالاری است، رئیس‌جمهورش بر این باور است که بزرگ‌ترین تهدید علیه ترکیه، روزنامه‌نگاران هستند! این سخنان در مخالفت با رأی دادگاه قانون اساسی ترکیه به زبان آورده شد که بازداشت‌شد روزنامه‌نگار ترکیه‌ای را ناحق خوانده است و هر دو آزاد شده‌اند. پیش و پس از کودتا، از سرکوب پیوسته روزنامه‌نگاران ترکیه‌ای خبر می‌رسد؛ از ادامه کار بیش از ۱۳۰ رسانه خبری در ترکیه جلوگیری شده است، دفتر روزنامه «اوزگور گوندم» بسته شد و ۲۴ روزنامه‌نگار این روزنامه بازداشت شده‌اند که شمار بازداشت‌کنندگان رسانه‌ای را به ۹۹ نفر رسانده، برای همین صدای اعتراض سازمان‌های هوادار روزنامه‌نگاران در جهان بلند شده است.

افسانه‌زدایی

آشام‌خون گرچه افسانه‌ای بیش نیست، اما داعش به آن رنگ‌وروی حقیقی داده است. یک زن بیوه استرالیایی (زهره دودمان) و از دارودسته‌های داعش با گذاشتن تصویر خود در اینترنت می‌گوید: مانند دیگر زنان داعش، نقشه نوشیدن خون است! را افسانه‌ها خون‌آشامان کسانی‌اند که در آینه دیده نمی‌شوند؛ اما روزنامه‌نگاران و خبرنگاران رسواگر، چهره خون‌آشام آنان را در آینه رسانه‌ها به نمایش می‌گذارند؛ شاید از همین‌رو آشامان آنان را دشمن خونی خود می‌پندارند. از سال ۲۰۱۰ در هر سال (به‌گونه‌ای نامنیکن) صد روزنامه‌نگار و کشتگر میدان رسانه، جان از کف داده‌اند. بنیادگراییان، روزنامه‌نگاران را تاب نمی‌آورند و وردشان را می‌گیرند و آنان را از سر راه خود برمی‌دارند. روزنامه‌نگاران جهان، نه به‌لحاظ کاری احساس امنیت دارند و نه به‌لحاظ جانی! شمار کشته‌شدگان روزنامه‌نگار و خبرنگار از ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۶ بی‌شمار بیشتر از هزار و ۲۰۵ نفر است، زیر آمارهای از روزنامه‌نگاران سر به‌نیست‌شده «نام‌آشناشده» در دست نیست. خون خبرنگاران از عراق، سوریه، لیبی، یمن و ترکیه بر همه گزارش‌های سازمان‌های هوادار روزنامه‌نگاران شک زده است. روزنامه‌نگاران بر هام در قلمروهای حساس، پیامدهای تهدید دریافت می‌کنند. انکار ۶۹ روزنامه‌نگار و خبرنگار در سال ۲۰۱۵ سر به‌نیست‌شده‌ند (۲۸ نفر به دست بنیادگرایان) تا گواهی باشند بر اینکه این کشتنکار عرصه رسانه، مگر آگاهی‌بخشی و گزارش رویدادها گناه دیگری دارند. مردم دنیا هرروز چشم‌به‌راه خبرهای مهم از خبرنگاران در سراسر جهانند، اما به‌جایش هربار خبر مرگ یکی از آنان می‌آید. «آنیآ نیدرینک هاوس»، روزنامه‌نگار عکاس (ودارای جایزه پولیتزر) در افغانستان (ولایت خوست) تحت خود و مرد، (سال ۲۰۱۴) یک ماه پیش از آن یک روزنامه‌نگار سوئدی در کابل و نیز چندروز پیش از آن،

گفت‌وگوبا «عبدالله کوثری» درباره پایان دیکتاتورها

همه دیکتاتورهای جهان منفور نبوده‌اند



عکس: رونقده رستمی، شرق

ﻻ شما چه تعریفی از دیکتاتور و معنای دیکتاتوری دارید؟

اگر به تاریخ نگاه کنید و سعی کنید آن را درست بخوانید، درمی‌یابید که عموم دیکتاتورها در مقاطع خاص تاریخی به وجود می‌آیند. من فکر می‌کنم که دیکتاتورها بر اساس مقتضیات زمان ظهور به وجود می‌آیند و این‌طور نیست که بشود همه آنها را از یک جنس و با یک هدف دانست. دیکتاتورها معمولا از دل آشوب بیرون می‌آیند، آدم‌هایی هستند اهل ریسک، جدی و قاطع که برای هدفی که دارند دست به هر کاری می‌زنند و از خطرهای بزرگ نمی‌ترسند. نگاهی به شرایطی که در آن رضاخان میرنچ به قدرت رسید نشان می‌دهد که مقتضیات جامعه در به‌قدرت‌رسیدن دیکتاتورها نقش دارد و به بیان دیگر، فرد نیست که تصمیم می‌گیرد دیکتاتور شود بلکه این جامعه است که دیکتاتورها را به وجود می‌آورد.

ﻻ اگر بر اساس این قرائت درمورد دیکتاتورها فکر کنیم، شعار «هدف وسیله را توجیه می‌کند»، باعث می‌شود که بتوانیم سرنوشت مقدری برای آنها در نظر بگیریم.

به این خاطر که بسیاری از این دیکتاتورها، اگرچه آدم‌هایی خشن و گاه اهل سوءاستفاده از قدرت بوده‌اند، اما بر اساس مقتضیات زمانه خود، خدمات زیادی به

پیشگویی برای تروریسم به مدد رسانه

علی درویشی

یک روزنامه‌نگار افغانستانی با همسر و دو فرزندش (باز در کابل) کشته شدند تا کشته‌شدگان میدان رسانه در افغانستان به ۱۰ نفر برسد. یکی از دوستان آتینا نیدرینک هاوس می‌گوید: «انگشت آتیا، دیگر توان فشردن شاتر دوربین را ندارد، اما آنان (بنیادگرایان) توانا به ازکارانداختن دست همه زنان نیستند». شاید بر پایه همین باور، بنیاد جهانی رسانه زنان، بنیان‌گذار «نشان شجاعت در فتوژورالیسم» شد که از این پس آن را بر رهروان آن نیدرینک هاوس پیشکش کند. برای گروه‌های بنیادگرا تا بهنگار، روزنامه‌نگار شرقی و غربی تفاوتی ندارد؛ گروه طالبان همان‌گونه که محمود صامی، روزنامه‌نگار ایرانی، را در سال ۱۳۷۷ در مزارشریف کشت و پیکرش را در پشت سفارتخانه خاک کرد، به یک اتوبوس دربردارنده روزنامه‌نگاران یک سازمان خبری غربی نیز در افغانستان یورش برد و هر هفت روزنامه‌نگار درون اتوبوس را به قتل رساند. پشتیبانی سازمان ملل در این مورد نیز مانند دیگر موارد، تکیه‌گاه گرمی نیست؛ هنوز دادخواست خانواده ماری کالوین (روزنامه‌نگار زن کشته‌شده) به جایی نرسیده است، در دادخواست آمده که نمایان‌های کالوین با هفت‌نامه‌اش در میدان جنگ، رهگیری شده و سپس کالوین مورد هدف قرار گرفته و کشته شده است تا بتواند رویدادها را پوشش دهد. زمین‌مادمن داد‌خواهی خانواده کالوین، نمونه‌های زیادی دارد؛ از هر ۱۰ قاتل روزنامه‌نگاران و خبرنگاران، تنها یک نفر مورد بازجویی قرار گرفته است. هر یک از آنان (قاتلان)، گل‌لغله‌ای آتشین به قلب روزنامه‌نگاران فرو کرده‌اند، ولی چنان به نرمی مجازات می‌شوند، انکار نوک سوزنی به دستشان فرو می‌کنند! دیوار روزنامه‌نگار، چنان کوتاه است که در هیچ موردی مصونیت ندارد، ولی یک دیپلمات می‌تواند به‌آسانی به یک روزنامه‌نگار شلیک کند و پشت دیوار بلند سفارت خود از مجازات مصون بماند. بسیاری از روزنامه‌نگاران و خبرنگاران به‌خون‌خفته، نه نظامی بوده‌اند و نه سوبه‌دار یکی از دو طرف جنگ؛ باوجوداین، مورد یورش گروه‌های گوناگون تروریستی قرار می‌گیرند. فقط در عراق در ۲۵ سال گذشته، ۳۰۹ خبرنگار کشته شده‌اند.

پشتی

«سربریدن» یکی از نمایش‌های تکان‌دهنده داعش است؛ بریدن سر «دوید هبیز» امدادگر انگلیسی، سربریدن مردمانی از سوریه و عراق، سربریدن یک استاد زن دانشگاه (هنا محمدفخری) در برابر کودکش در موصل. گروه داعش پس از چیرگی بر اردوگاه آوارگان فلسطینی یرموک سوریه، شماری از آنان را تیرباران کرد. آنان همچنین برای ایجاد ترس در قلمروهای تحت کنترل خود، اسیران را از بلندی پرتاب می‌کنند یا مانند (معدا الکساسبه، خلیان اردنی) زنده به آتش می‌کشند یا سنگسار می‌کنند یا به صلیب می‌کشند و تا سه روز به صلیب‌کشیده را در میدان شهر به نمایش می‌گذارند. تاکنون چندین گور گروهی از اسیران ایزدی کشف شده است؛ گروه داعش حتی از شلیک به سر یک دختر دو ساله ایزدی (نورهان علی طلال العسافی) دست برداشت.

«داعش می‌خواهد جهان را از وجود ایزدی‌ها، شیعیان،

زاویه

که بسیاری از جوامع از آنها محروم بوده‌اند و هستند دست به خشونت می‌زند. من نمی‌گویم دیکتاتوری خوب است یا دیکتاتور آدم خوبی است. مسئله این است که وقتی جامعه نتواند مشکلات میرم و اساسی خودش را به طریق مسالمت‌آمیز و دموکراتیک حل کند احتمال بروز دیکتاتوری زیاد می‌شود. ریشه دیکتاتور را باید در وضعیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جوامع جست‌وجو کنیم نه در هویت فرد دیکتاتور. البته در کشورهای جهان سوم در بسیاری موارد منافع قدرت بیگانه هم در میان بوده. مثلا پینوشه در شیلی، یا کودتای زاهدی در ایران و برانداختن مصدق. اما همین هم باز به کل جامعه برمی‌گردد که زمینه را برای کودتا فراهم می‌کند. در آلمان بعد از جنگ جهانی اول، ملت آلمان آن‌قدر حقارت کشیده بود و به چنان وضع اقتصادی افتاده بود که هر تغییری را مایه نجات خود می‌دانست و این‌طور بود که آن مردک مخیط، هیتلر، با شعارهای ابلهانه و دروغ روحیه مردم را به آنها بازگرداند و دیکتاتوری خون‌ریز خود را برقرار کرد. اما یادمان نرود که بیشتر دیکتاتورها در آغاز کار به خاطر خدماتی که ارائه می‌کنند محبوب می‌شوند نه به خاطر کشتار آدم‌ها. مثلا پورفیریو دیاس دیکتاتور ۳۰ساله مکزیک، قهرمان مبارزه با استعمار ایالات متحده بود و بعد ماندگار شد و بساط دیکتاتوری را پهن کرد. ولی درعین‌حال خدمات زیادی هم به مکزیک کرد. ریشه ماندگاری رضاشاه هم آدم‌کش‌های و خشونت‌های او نبود. بسیاری از روشنفکران و مردم کوچ و بازار او را تنها عامل نجات از دست فساد و نااوانی سلسله قاجار می‌دانستند. رضاشاه در مدت ۱۵ سال این مملکت را به‌راستی عوض کرد و این کاری بود که قاجارها نه به فکرش بودند و نه لیاقتش را داشتند. البته این هم درست است که او مردی قلدرمآب بود و حرص مال فراوان داشت و خیلی چیزهای دیگر. به کتاب سور بز اشاره کردم، در این کتاب می‌بینیم که چگونه کسانی که دوروبر ترخویرا گرفته‌اند بسا رفتار حقارت‌بار خود را به سودجویی خود و خیلی چیزهای دیگر این آدم را باد می‌کنند، تصویری پراپهات از او می‌سازند و جامعه هم که معمولا فکر نمی‌کند و در بند گذران روزمره است، این چیزها را باور می‌کند و دیکتاتور را به مقامی می‌رساند که باید نیاپیش بکند.

نمی‌توانستند تا این اندازه، پیرامون خود نیرو گرد آورند. آنان از همان آغاز (۲۰۰۶-۲۰۰۷)، در عراق، چهره ابرخشتی از خود در برابر جهانیان به نمایش گذاشتند و فقط در سال ۲۰۱۳، سبب مرگ هشت هزار نفر در عراق شدند. رفتار سرریز از خشونت داعش، از جنایات جنگی کذر کرده است. ما-مراجویان داعش روزی را بی‌زهرچشم‌گرفتن وانمی‌گذارند و به نام احکام اسلام، یک روز زنی را به جرمی بی‌پایه، سنگسار می‌کنند و روز دیگر مردی را به گناه جاسوسی، به صلیب می‌کشند، دست و پای جوانی را به اتهام راهزنی قطع می‌کنند یا نوجوانی را به گناه پک‌زدن به سگبار، در برابر چشم مردم شکنجه کرده و در سلول‌های تنگ می‌اندازند که امکان نشستن در آن نیست؛ و همه اینها به شهادتین گویی قربانیان همراه است.

بدنامی

در داستانی از خورخه لوئیس بورخس، جوانی در ساخت یک صلیب بزرگ به روستاییان کمک می‌کند، غافل از آنکه روستاییان می‌خواهند خود او را به صلیب بکشند. گروه داعش نیز کورکورانه، گور می‌کنند و نمی‌دانند که گور خودشان است. پیرمرد مصری با دیدن فیلم سربریدن یک خبرنگار آمریکایی از تلوزیون می‌گوید: داعش با این کارها می‌خواهد آمریکا را بدنام معرفی کند یا خود را بدنام کند؟ خرد یک پیرمرد مصری کم‌سواد روستایی، از داعشی که از تکنولوژی روز و رسانه‌های دیجیتال برای هدف‌های خود بهره می‌گیرد، بیشتر است! بی‌گمان ادامه سخنان پیرمرد در قلیش این است: «فقط فرمان‌روایی بر قلب مردم (نه جسم مردم)، جاودانه خواهد بود». گروه داعش با بستن بامب به خود برای عملیات انتحاری، به قله کوهی می‌رود که مگر خودش، کسی آنجا نیست! داعشی‌ها غیرنظامیان را می‌کشند و در برابر کودکان و مردم، اسیران جنگی را از مرز مرگ شکنجه می‌کنند و از سوی مردم، می‌خورند و وحشی لقب می‌گیرند. به متحدان خود (مانند قبیله‌الانبار) یورش می‌برند و از همکاری با جبهه النصرة خودداری می‌کنند و به یعنی‌ها (هم‌پیمانان پیشین خود) آسیب می‌رسانند. بی‌گمان، ابوبکر البغدادی (خود امیرالمؤمنین‌خوانده) کمر همت بسته که داعش را که ابومصعب الزرقاوی (اردنی‌تبار و فرمانده ملیشای هرات) در سال‌های۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ در جنگ عراق، پایه گذاشت، نابود کند. داعش ۱۳ نوجوان را به سبب تماشای بازی فوتبال جام آسیا میان تیه‌های عراق و اردن تیرباران کرده است. این گروه همچنین به ساداسامی خواندن فوتبال، پرداختن به این بازی را قذغ کرده است. آنان فوتبالیست‌های را می‌کشند و سر بریده قربانیان خود را جلوی پای کودکان خود قرار می‌دهند که آن فوتبال بازی کنند! بسیاری در غرب به برخی از رسانه‌ها مانند تویتتر که به بازپخش چنین کلیپ‌هایی می‌پردازند، معترضند. آیا ایراد بر یوتیوب، تویتتر و فیس‌بوک است که ISIS از خدمات آنان سوءاستفاده می‌کند؟ فیلم‌های دیگری نیز در شبکه‌های اجتماعی به نمایش درآمده است؛ مانند پسر ۱۰ساله داعشی که با کلت کمری به سرهای دو یک مرد روسی شلیک می‌کند؛ شاید هم با این کار (دادن خنجر و سلاح به دست نوجوانان)، داعش در حال تربیت جانشینانی برای جلدان پایه‌سن‌گذاشته خود است!

بی‌نوشت:

۱-**پیشگویی «بابا وانگا درباره یورش تروریستی ۱۱ سپتامبر و سوسنای مرگبار اقیانوس هند ۲۰۰۴» درست از آب درآمده بود.**

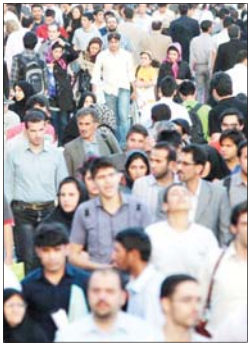
مسئولان نیازمندان واقعی را نمی‌شناسند



امان‌الله قزایی‌مقدم

باید این موضوع تاکید شود که عوامل اقتصادی یکی از عوامل شناخته‌شده برای خودکشی هستند. به‌طورکلی دلایل خودکشی را می‌توان در دو گروه تقسیم‌بندی کرد. گروه اول دلایل فردی و روان‌شناختی است و گروه دوم دلایل اجتماعی است که در این دسته بحران‌های سیاسی و اقتصادی که تغییرات ناگهانی و جبران‌ناپذیری از خود بر جای می‌گذارند، قرار دارند. از همین رو استدلالی که گفته می‌شود در خودسوزی این فرد تنها مشکلات روان‌شناختی دخیل بوده است، استدلال درستی نیست. چراکه فشار اقتصادی ممکن است افراد را به مرحله‌ای برساند که جز آسیب‌رساندن به خودشان، راه دیگری برایشان باقی نماند. اگرچه برخی ویژگی‌های فردی ممکن است راه رسیدن به این تصمیم را تسهیل کنند، اما نمی‌توان با بیان اینکه این فرد از مشکلات روانی رنج می‌برده است، دلایل دیگر خودکشی را نادیده گرفت. در اینجا لازم است یادآوری شود که نقش عوامل اقتصادی در خودکشی سال‌هاست به اثبات رسیده است. اولین تحقیقات جدی در این زمینه به ابتدای دهه ۳۰ میلادی در ایالات متحده آمریکا برمی‌گردد. در این دوران به دلیل رکود اقتصادی، فقر و بی‌کاری افزایش چشمگیری پیدا کرد و به همان میزان خودکشی‌ها هم افزایش پیدا کرد. محققان همبستگی مثبتی بین این دو پیدا کردند. اما نکته دیگری که در این زمینه باید به آن اشاره کرد وظیفه نهادهای مسئول در زمینه ریشه‌کن‌کردن فقر در جامعه است. در دنیا در کنار دولت‌ها که نقش اصلی را در سیاست‌گذاری برای ازبین‌بردن فقر دارند، اجتماعی و غیردولتی وجود دارند که به خدمات‌رسانی به فقرا می‌پردازند. کمک به فقرا به این شکل از قرن هفدهم میلادی در دنیا وجود داشته است. در سال ۱۶۰۱ و به دستور ملکه الیزابت در انگلستان قانون حمایت از فقرا تصویب شد. این قانون البته موافقان و مخالفان زیادی داشت. اما براساس این قانون، فقرا ازسوی مؤسسات خیریه محلی حمایت و از یک وعده غذای گرم و جای خواب بهره‌مند می‌شدند. در ایران نیز در کنار دولت که برای گسترش رفاه در جامعه یک وزارتخانه تشکیل شده است، نهادهای دیگری نیز مانند کمیته امداد امام‌خمینی(ره) و بهزیستی تشکیل شده‌اند. متأسفانه در کشور ما نهادهای اجتماعی غیردولتی توان لازم را به‌ویژه از نظر بودجه‌ای، ندارند

که مانند سایر کشورها وارد عرصه مقابله با فقر شوند. حال باید پرسید چرا جامعه ما با این همه نهاد حمایتی، چگونه فردی از فرط فقر دست به خودسوزی زده است؟ مستفهم در این زمینه بی‌اطلاعی مسئولان ذی‌ربط بسیار تأثیرگذار است. در کشور ما نیازمندان واقعی شناخته‌شده نیستند و سازوکاری برای شناسایی آنها و تلاش برای نجات آنها از زیر خط فقر وجود ندارد. اگر در این زمینه سازوکاری ایجاد شود وجود آنها، نباید شاهد افزایش آسیب‌های اجتماعی ناشی از فقر می‌بودیم.



روایت

لیخند حکیمانه

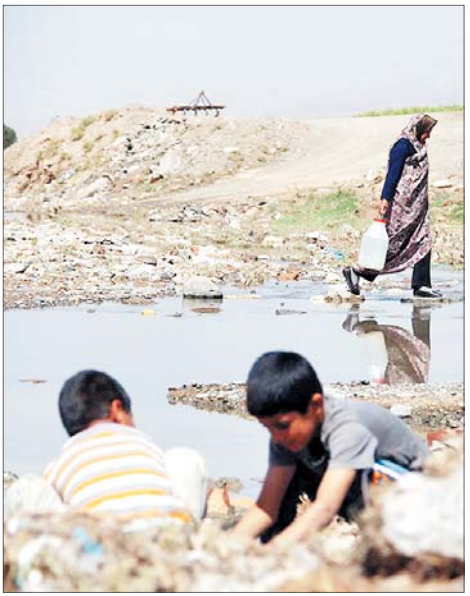


گیتی صفرزاده

از زمان سقراط تا همین حالا، فلاسفه تعاریف مختلفی برای انسان داده‌اند تا وجه تمایزش را با سایر موجودات مشخص کنند؛ از اینکه انسان، حیوان ناطق است بگیرد تا انسان موجودی جایز‌الخطاست. انسان‌ها البته بدون توجه به تعاریف فلسفه، زندگی‌شان را می‌کنند و معمولا ته ماجرا معلوم می‌شود که هر انسانی براساس کدام‌یک از این تعاریف – به‌طور ناخودآگاه- زندگی‌اش را شکل داده و گذرانده است. از بین همه این تعاریف، یک تعریف هم هست که می‌گوید انسان تنها موجودی است که قادر به خندیدن است. البته درباره مکانیسم خنده و تأثیرات فیزیکی‌اش روی بدن تا‌به‌حال خیلی صحبت کرده‌اند و هرچقدر هم علم پزشکی پیشرفت بیشتری کرده، کشفیات جدیدی به آن افزوده شده است. همین حالا اگر کمی ۴۵ نوع سطران، طولانی‌بودن عمر شما را تا حداقل ۸۰۰سالگی تضمین می‌کند. خودمان را با علم پزشکی درمی‌اندازیم، اما مهم‌ترین نتیجه‌ای که از ماجرا می‌گیریم این است که خنده یک عامل جدی است؛ نه‌تنها در اثرات و نتایج، بلکه حتی در چیستی و علل بروزش؛ یعنی برخلاف باور عمومی که خنده و خنده‌رویی را نشانه‌ای از الکی‌خوش‌بودن و گاه سبک‌سری می‌دانند، خنده ریشه در نوعی عکس‌العمل غیرارادی دارد که به‌شدت با جهان‌بینی و نوع نگاه آدم‌ها در ارتباط است.

وقتی شما به یک لطیفه می‌خندید، جدا از معنی مضمون، اولین دلیل خنده‌تان نتیجه‌گیری غیرقابل انتظار بخش پایانی لطیفه است. خنده شما به دلیل شنیدن روایتی است که از قواعد معمول پیروی نمی‌کند، نتیجه‌گیری منطقی نمی‌کند و در ته ماجرا نکته‌ای می‌گوید که اصلا انتظارش را نداشتید. خنده شما، نوعی لذت از غیرممکن‌هاست، از شکسته‌شدن قواعد. هربار که به لطیفه‌ای می‌خندیم، بدون اینکه خودآگاه باشیم، امیدمان به جوردیگربودن را تقویت می‌کنیم.

وقتی با دیدن یک فیلم کمدی، به بازگرها و اتفاقاتشان می‌خندیم، به‌نوعی خودمان را برتر از آنها قرار می‌دهیم. ما به شخصیت‌های داستان که اشتباه می‌کنند، رفتار اشتباهی انجام می‌دهند، گیج می‌زنند و دور خودشان می‌چرخند، می‌خندیم. گرچه آنها را دوست داریم و حتی حس همدلی‌مان را برانگیخته می‌کنند، اما در ته دلمان خود را در جایگاه بیننده، تسکین می‌دیم که آگاهانه این موارد را می‌بینیم و خود ما این اشتباهات را تکرار نخواهیم کرد چرا که ما عاقل‌تر و آگاه‌تر هستیم. حتی در همدلی با شخصیت داستان کمدی (حتی آنجاهایی که فکر می‌کنیم داستان او بقدر شبیه به داستان زندگی ماست)، باز خنده‌مان از ترس آگاهی است و به‌این‌ترتیب برای خود موقعیتی برتر قائل می‌شویم و همین حالمان را خوش می‌کند.



وقتی درباره یک شرایط دشوار و اتفاق ناخوشایند، مطلب خنده‌داری می‌سازیم یا می‌خوانیم یا حتی سعی می‌کنیم آن را به وجوه خنده‌دارش ببینیم و تعریف کنیم، خنده برایمان کم است یک سیر دفاعی عمل می‌کند. مردمی که برای دیکتاتورهایشان لطیفه می‌سازند، افرادی که با قرارگرفتن در موقعیت‌های ناگهانی عکس‌العملشان خنده است و حتی بسیاری از خنده‌های بی‌دلیل ما در شرایط به‌ظاهر غیرخنده‌دار، عکس‌العملی برای کاهش استرس ما هستند؛ مقابله ما هستند برای شرایطی که خود را دارای توان و نیرو برای مواجهه با آنها نمی‌دانیم. خنده اضطراب و ترس‌مان را فقط در مواجهه با واقعیت‌های بیرونی کاهش و به ما احساس آرامش می‌دهد. خنده، در ساده‌ترین و بی‌اختیارترین شکلش، حاوی پیام است؛ این پیام که در زندگی راه نجات، تغییر و امید وجود دارد. به‌همین‌خاطر مردمی که می‌توانند شاد باشند، ملتی که فعل خندیدن از فضای زندگی، روزمره‌شان کم‌رنگ نشده و انسان‌هایی که به‌لحند بر چهره دارند، در ناخودآگاه وجودشان زندگی را فقط تصویر تلخ و درهم‌آشفته و به‌رویشان نمی‌بینند. آنها به این باور حکیمانه زندگی دست یافته‌اند که در هر امر جدی، هزار امکان غیرجدی و نجات‌بخش نهفته است.

در همین میانه توجه به خنده و شاید، بد نیست پادی هم بکنیم از آماری که در چندروز گذشته منتشر شد و ایران را پس از عراق، عمگین‌ترین کشور جهان به حساب آورده بود. با انتشار این خبر، عده‌ای با تکیید یا تأیید آن مشغول شدند. عqlا سر تکان دادند. اهل سیاست برآشفته شدند و حکما لیخند زدند. البته تعداد لیخندزندگان کمتر بود. ما مردمی هستیم که گرچه از باام تا شام در شبکه‌های مجازی برای هر رویدادی لطیفه می‌سازیم و به آن می‌خندیم، اما در فضای بیرونی زندگی‌مان، کمتر نشانی از خنده و شادی از خود بروز می‌دهیم. مخفیانه می‌خندیم تا به شادبودن متهم نشویم، چون ما انسان‌های بسیار جدی‌ای هستیم. اما نفر-جدی که از حکمت زندگی دور افتاده‌ایم.